

هنگامی که از تبریز به قم آمدم، مطالعه‌ای در نیازهای جامعه اسلامی و مطالعه‌ای در وضع حوزه قم کردم و پس از سنجیدن آنها به این نتیجه رسیدم که این حوزه نیاز شدیدی به تفسیر قرآن دارد، تا مفاهیم والای اصیل‌ترین متن اسلامی و عظیم‌ترین امانت الهی را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند.

به گزارش خبرنگار حوزه دین و اندیشه «خبرگزاری دانشجو»؛ آیت‌الله ضیاءالدین نجفی می‌گوید: علامه طباطبایی به معنویات، زیارت عاشورا و مداومت بر گفتن اذکار، توجه بسیاری داشت و می‌فرمود: استاد ما آیت‌الله قاضی فرموده‌اند: ذکر را که به شما یاد داده‌ام، تعداد خاصی باید گفته شود تا خاصیت ویژه‌اش برای شما آشکار شود لذا در وسط اذکار سعی کنید آنقدر توجه داشته باشید که چیزی شما را به خود، مشغول نکند والا آن ذکر اثر خود را از دست خواهد داد!

علامه طباطبایی در این باره به داستان ذکر گفتن خود اشاره کرد و گفت: روزی مشغول گفتن ذکر بودم که باید چند هزار مرتبه گفته می‌شد و از این رو، چند ساعت وقت لازم داشتم. اتاق را خلوت کرده و شرایط را طوری فراهم کردم تا کسی به آنجا نیاید و من بتوانم آن ذکر را به تعداد مشخصی بگویم. مشغول گفتن ذکر بودم که احساس کردم آثار این ذکر، کم‌کم بر من هویدا می‌شود. ناگهان یک لحظه دیدم که از جانب راست من فرشته‌ای با جامی از آب بهشتی ظاهر شد و عرض کرد این یک جام بهشتی برای شماست آن را برای شما آورده‌ام تا میل کنید.

علامه طباطبایی در ادامه فرمودند: چون استاد ما آیت‌الله قاضی به ما فرموده بودند که وسط ذکر، به چیزی غیر از یاد خدا مشغول نشوید از این رو من هم به این فرشته، اعتنا نکردم! ملک می‌گفت: من فرشته‌ام و آب سلسبیل بهشتی برایت آورده‌ام از دست من بگیر و آن را بنوش .

آیت‌الله طباطبایی به آن ملک اعتنایی نکرد و لذا ملک که این صحنه را دید رفت عقب و از سمت چپ ایشان، ظاهر شد باز همان سخنان را تکرار کرد و علامه طباطبایی نیز این بار هم کوچکترین توجهی به آن فرشته نکرد تا اینکه سقف شکافته شد و آن فرشته بالا رفت.

استادم (علامه طباطبایی) فرمودند: در این هنگام، حالی برای من پیش آمد اما باز هم ذکر را قطع نکرده و بر آن مداومت کردم تا اینکه ذکر به پایان رسید.

علامه طباطبایی برای ما نقل می‌کردند که آن خاطره آمدن و رفتن فرشته و شکافته شدن سقف هنوز در خاطر من هست و اینگونه من عملاً اثر ذکر خدا را در حین گفتن ذکر مشاهده کردم.

مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره) در شرح حال خود می‌فرماید:

من در خاندان علمی در شهر تبریز که از زمانهای دور شهرت علمی پیدا کرده متولد شدم، در پنج سالگی مادرم را و در نه سالگی پدرم را از دست دادم، و از همان کودکی درد یتیم بودن را احساس نمودم ولی خداوند متعال بر ما منت نهاد و زندگی را از نظر مادی بر ما آسان نمود، وصی پدرم به منظور عمل به وصیت آن مرحوم از من و برادر کوچکترم مواظبت می‌کرد و با اخلاقی نیکو و اسلامی از ما نگهداری می‌کرد با اینکه همسرش از ما بچه‌های کوچک مراقبت می‌کرد خادمی را نیز به این منظور استخدام کرد.

مدتی از عمرمان که گذشت به مدرسه راه یافتیم و زیر نظر معلم خصوصی که هر روز به منزل ما می‌آمد به آموختن زبان فارسی و آداب آن و درسهای دیگر ابتدایی پرداختیم و پس از شش سال از آن درسها فارغ شدیم. در آن زمان برای درسهای ابتدایی برنامه مشخصی وجود نداشت بلکه هنگام ورود دانش آموز به مدرسه برنامه‌ای به صورت مقطعی تهیه می‌شد و هر کسی بر حسب ذوق و استعداد خود تعلیم می‌دید. من درس قرآن کریم (که پیش از هر چیز آموزش داده

می‌شد) و «گلستان» و «بوستان»، سعدی شیرازی، «نصاب الصبیان»، «انوار سهیلی»، «اخلاق مصور»، «تاریخ» معجم»، «منشئات امیرنظام» و «ارشادالحساب» رابه پایان بردم.

اینگونه بود که بخش اول تحصیلات من به پایان رسید. سپس به فرا گرفتن علوم دینی و زبان عربی پرداختم و بعد از هفت سال متن های آموزشی را که آن زمان در حوزه علمیه مرسوم بود فرا گرفتم، در طی این مدت، در علم صرف و اشتقاق کتابهای: «امثلة»، «صرف میر» و «تصریف» در نحو کتابهای: «العوامل فی النحو»، «انموذج»، «صمدیه»، «الغیة ابن مالک» همراه با «شرح سیوطی» و کتاب «نحو جامی»، «مغنی اللیب» ابن هشام، در معانی و بیان: کتاب «المطول» تفتازانی، در فقه: «الروضه البهیة» معروف به شرح لمعه شهید ثانی، «مکاسب» شیخ انصاری، در اصول فقه: کتابهای «المعالم فی اصول الفقه» شیخ زین، «قوانین الاصول» میرزای قمی، «رسائل» شیخ انصاری، «کفایة الاصول» آیت الله آخوند خراسانی، در منطق: کتابهای «الکبری فی المنطق»، «الحاشیة»، «شرح الشمسیة»، در فلسفه: «الاشارات و التنبیها» ابن سینا، در کلام: «کشف المراد» خواجه نصیرالدین را خواندم و این گونه بود که متن های درس غیر از فلسفه متعالیه و عرفان را به اتمام رساندم.

برای تکمیل درسهای اسلامی خود به نجف اشرف مشرف شدم و در درس استاد آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی حضور پیدا کردم. همچنین به مدت شش سال متوالی خارج اصول فقه را خواندم، در طی این مدت درسهای عالی فقه شیعی را نزد استادمان آیت الله نائینی تحصیل کردم و نزد آن بزرگوار دوره کامل خارج اصول فقه را نیز به مدت هشت سال نزد آن بزرگوار به پایان بردم، و در کلیات علم رجال نزد مرحوم آیت الله حجت کوه کمری درس خواندم.

استاد من در فلسفه اسلامی، حکیم اسلامی سید حسین بادکوبه ای بود که نزد آن حضرت کتابهای منظومه سبزواری، اسفار و مشاعر سبزواری، اسفار و مشاعر ملاصدرا، شفاء ابن سینا، کتاب اثولوجیای ارسطو، تمهید القواعد ابن ترکه و اخلاق ابن مسکویه را خواندم.

استاد بادکوبه ای ضمن ابراز علاقه وافر به بنده خود بر درسهایم اشراف کامل داشت و سعی می نمود که ریشه های تربیت را در اعماق وجود من مستحکم سازد و همواره مرا به مدارج اندیشه و راههای استدلال راهنمایی می فرمود، تا اینکه در طرز تفکر خود بر آن روش خو گرفتم سپس به من فرمود تا در درس استاد هیئت و نجوم سید ابوالقاسم خوانساری حاضر شوم. من نیز نزد او دوره کامل ریاضیات عالی و علم هندسه در هر دو بخش: هندسه فضائی و هندسه مسطحه و جبر استدلالی (جبر گزاره) را خواندم.

سپس به علت نابسامانی وضع اقتصادی به ناچار به وطن خود بازگشته و در شهر تبریز زادگاه خود منزل گزیدم، در آنجا بیش از ده سال اقامت کردم و در واقع آن روزها روزهای سیاهی در زندگی من بود زیرا به علت نیاز شدید مادی که برای گذراندن زندگی داشتیم از تفکر و درس دور گشته و به کشاورزی مشغول شدم،

زمانی که در آنجا بودم احساس می کردم که عمرم تلف می شود فقر و تهیدستی روح مرا تیره و تار نموده و ابرهای درد و رنج بر روی من سایه می گستراندند، چرا که از درس و تفکر دور بودم، تا اینکه دیده خود را بر وضع زندگیمان بستم و شهر تبریز را به مقصدشهر مقدس قم ترک گفتم.

هنگامی که به این شهر وارد شدم احساس کردم از آن زندان رنج و درد رهایی یافته ام، و خدای منان را شاکرم که دعای مرا اجابت نمود و در راه علم و آماده سازی رجال دین و تربیت نسل صالح برای خدمت به اسلام و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله، توفیق را نصیب من ساخت، و تاکنون روزگارم در این شهر مقدس که حرم رسول الله است، سپری شده است.

البته، برای هر کس در طول زندگی به مقتضای شرایط روزهای تلخ و شیرینی وجود دارد، به خصوص برای من از این جهت که مدتی از عمر خود را با یتیمی و دوری از دوستان خود گذراندم و باتمام وجود درد یتیمی را لمس کردم و با حوادث دردناکی در طول زندگی خود روبرو شدم ولی خداوند منان مرا از یادنبرده، لحظه ای به خود وا نگذاشت. و همواره با نفعات قدسی اش مرا در لغزشگاه های خطرناک یاری کرده است واحساس می کنم که گوئی قدرتی پنهانی مرا به خود جذب نموده و تمام موانع را از سر راه من برداشته است.

هنگامی که کودک بودم درس صرف و نحو را می آموختم، هیچ رغبتی در خود برای ادامه درس و تحصیل نمی یافتم، چهار سال گذشت و من نمی فهمیدم که چه بخوانم، ولی بناگاه آرامش در وجودم پدید آمد که گوئی انسان دیروزی نیستم، و در راه علم و اندیشه با جدیت و درک کامل پیش می رفتم، و از آن روز بحمد الله تا آخر روزهای درس که در حدود هفده سال به طول انجامید در راه طلب علم و دانش هیچگونه سستی برایم پیش نیامد و تمام رخدادها ولذت ها و مرارتهای زندگی به فراموشی سپرده، و از همه چیز و همه کس بریدم مگر اهل علم و اصحاب فضیلت، و برنیازهای روزمره اولیه اکتفا کرده و خود را وقف درس و تعلیم و نشر معارف دینی و تربیت طلاب نمودم.

بارها شب را تا به هنگام صبح مشغول مطالعه بودم و به خصوص در دو فصل بهار و پاییز، و چه بسیار معضلات علمی که در طی مطالعه برای من حل شده است و درس فردا را قبل از اینکه روزش فرا برسد خود می خواندم تا هنگام رویاروی با استاد هیچ مشکلی برای من باقی نماند.

علامه سیدمحمدحسین طباطبایی تبریزی در اواخر اسفند سال ۱۳۲۴ از تبریز به قم مهاجرت کردند و از همان آغاز خلایی را در زمینه پرداختن حوزویان به قرآن کریم و علوم عقلی احساس کردند خود ایشان می فرمایند:

« هنگامی که از تبریز به قم آمدم، مطالعه‌ای در نیازهای جامعه اسلامی و مطالعه‌ای در وضع حوزه قم کردم و پس از سنجیدن آنها به این نتیجه رسیدم که این حوزه نیاز شدیدی به تفسیر قرآن دارد، تا مفاهیم والای اصیل ترین متن اسلامی و عظیم ترین امانت الهی را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند. ازسوی دیگر چون شبهات مادی رواج یافته بود، نیاز شدیدی به بحث های عقلی و فلسفی وجود داشت، تا حوزه بتواند مبانی فکری و عقیدتی اسلام را با براهین عقلی اثبات و از موضع حق خود، دفاع نماید. از این رو وظیفه شرعی خود دانستم که به یاری خدای متعال، در رفع این دو نیاز ضروری کوشش نمایم.»

این تشخیص نیاز و تکلیف شناسی سبب گردید تا مرحوم علامه از همان آغاز رویکردی جدی به مباحث قرآنی و عقلی بیابد. ایشان از سال ۱۳۲۵ ش. دروس تفسیر خود را در قم آغاز کرد و آنچه را که در آن جلسات می فرمود، مکتوب می ساخت تا اینکه نخستین جلد المیزان در سال ۱۳۳۴ منتشر شد. و نگارش این تفسیر شگرف حدود ۱۷ سال به طول انجامید.

تفسیر قرآن برای علامه طباطبایی نه یک کار علمی بلکه ایفای وظیفه و ادای تکلیف بود و این مفسر عارف چه حالات عرفانی و تأثرات قلبی که در هنگام مطالعه بر روی قرآن عظیم پیدا نکرده است.

آقای موسوی همدانی مترجم محترم تفسیر المیزان که برای مقابله و اطمینان از صحت ترجمه خدمت استاد علامه طباطبایی می رسید می گوید: در تفسیر قرآن، وقتی به آیات رحمت و یا غضب و توبه برمی خوردیم ایشان دگرگون می شد و در مواقعی نیز اشک از دیدگانش جاری می شد، در این حالت که به شدت منقلب به نظر می رسید، می کوشید من متوجه حالتش نشوم. در یکی از روزهای زمستانی که زیر کرسی نشسته بودیم، من تفسیر فارسی می خواندم و ایشان تفسیر عربی،

که بحث در رحمت پروردگار و آموزش گناهان بود، ناگهان معظم له به قدری متأثر شد که نتوانست به گریستن بی صدا اکتفا کند و با صدای بلند شروع به اشک ریختن کرد.

یکی از مراجع تقلید گذشته عبارت شگفتی در خصوص زحمات طاقت فرسای مرحوم علامه طباطبایی در راه نگارش تفسیر المیزان دارند و می‌فرمایند: علامه طباطبایی خود را در این راه تضحیه کرد یعنی قربانی قرآن نمود.

مهندس عبدالباقی، نقل می‌کند:

هفت، هشت روز مانده به رحلت علامه، ایشان هیچ جوابی به هیچ کس نمی‌داد و سخن نمی‌گفت فقط زیر لب زمزمه می‌کرد « لا اله الا الله » !

حالات مرحوم علامه در اواخر عمر دگرگون شده و مراقبه ایشان شدید شده بود و کمتر تناول می‌کردند، و مانند استاد خود، مرحوم آیه الله قاضی این بیت حافظ را می‌خواندند و یک ساعت می‌گریستند

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی؟ ره زکه پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟

همان روزهای آخر، کسی از ایشان پرسید: در چه مقامی هستید؟ فرموده بودند: مقام تکلم

سائل ادامه داد: با چه کسی؟ فرموده بودند: با حق

حجت الاسلام ابوالقاسم مرندی می‌گوید:

یک ماه به رحلتشان مانده بود که برای عیادتشان به بیمارستان رفتم. گویا آن روز کسی به دیدارشان نیامده بود. مدتی در اتاق ایستادم که ناگهان پس از چند روز چشمانشان را گشودند و نظری به من انداختند.

به مزاح [ از آن جا که ایشان خیلی با دیوان حافظ دمخور بودند ] عرض کردم: آقا از اشعار حافظ چیزی در نظر دارید؟ فرمودند:

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ بقیه اش را بخوان!

گفتم: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

علامه تکرار کردند: تا به کجا! و باز چشم خود را بستند و دیگر سخنی به میان نیامد

آخرین باری که حالشان بد شد و راهی بیمارستان شده بودند، به همسر خود گفتند:

من دیگر بر نمی‌گردم

آیت الله کشمیری می‌فرمودند:

« شب وفات علامه طباطبائی در خواب دیدم که حضرت امام رضا علیه السلام در گذشته اند و

ایشان را تشییع جنازه می‌کنند. صبح، خواب خود را چنین تعبیر کردم که یکی از بزرگان [ و

عالمان ] از دنیا خواهد رفت؛ و در پی آن، خبر آوردند که آیت الله طباطبائی درگذشت

ایشان در روز سوم ماه شعبان ۱۴۰۱ هـ ق به محضر ثامن الحجج علیه السلام مشرف شدند و ۲۲

روز در آنجا اقامت نمودند، و بعد به جهت مناسب نبودن حالشان او را به تهران آورده و بستری

کردند، ولی دیگر شدت کسالت طوری بود، که درمان بیمارستانی نیز نتیجه ای نداشت.

تا بالاخره به شهر مقدس قم که محل سکونت ایشان بود برگشتند و در منزلشان بستری شدند

و غیر از خواص، از شاگردان کسی را به ملاقات نپذیرفتند، حال ایشان روز به روز سخت تر می شد،

تا اینکه ایشان را در قم، به بیمارستان انتقال دادند.

قریب یک هفته در بیمارستان بستری می شوند و دو روز آخر کاملاً بیهوش بودند تا در صبح

یکشنبه ۱۸ ماه محرم الحرام ۱۴۰۲ هـ ق مصادف با ۲۴ آبان ماه ۱۳۶۰، سه ساعت به ظهر مانده،

به سرای ابدی انتقال و لباس کهنه تن را خلع و به حیات جاودانی مخلص می گردند و برای اطلاع و

شرکت بزرگان از سایر شهرستانها، مراسم تدفین به روز بعد موکول می شود و جنازه ایشان را در ۱۹ محرم الحرام دو ساعت به ظهر مانده از مسجد حضرت امام حسن تا صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام تشییع می کنند و آیت الله حاج سید محمد رضا گلپایگانی(ره) بر ایشان نماز می گذارند و در بالا سر قبر حضرت معصومه علیها السلام دفن می کنند.